

کشف ذخایر جدید نفت و گاز در ایالات متحده و تاثیر آن بر رویکرد سنتی آمریکا به خلیج فارس

نویسندگان: احمد سلطانی نژاد *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۱۰

جلال ترکاشوند **

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۰۲

احمد رضایان قیبه‌باشی ***

چکیده

پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نظم حاکم بر ساختار ژئوپلیتیکی جهان را به هم ریخت و جهان را از ساختار دو قطبی وارد مرحله گذار ژئوپلیتیک نمود. در این مرحله ایالات متحده که خود را تنها ابرقدرت جهانی در عرصه‌های مختلف (سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و غیره) یافته بود، با تعریف چارچوب ژئوپلیتیک جدیدی به نام نظم نوین جهانی، عرصه را برای بسط و تداوم نظام هژمونیک خود بیش از پیش فراهم دید. این کشور در راستای تداوم نظام هژمونیک در سراسر مناطق گیتی برای خود منافع ملی ویژه‌ای را تعریف و در راستای آن راهبرد امنیت ملی خود را پی‌ریزی نموده است. در این میان، منطقه خلیج فارس با دارا بودن ویژگی‌های منحصر به فرد ژئوپلیتیکی، اعم از موقعیت، منابع و ویژگی‌های خاص انسانی، جایگاه ویژه‌ای را در راهبرد امنیت ملی این کشور دارا می‌باشد، به طوری که می‌توان سیاست‌های کنونی آمریکا در خلیج فارس را در همین راستا ارزیابی کرد. در این نوشتار با دیدی ژئوپلیتیک به بررسی جایگاه منطقه خلیج فارس از منظر ژئوپلیتیک ایالات متحده پرداخته و رویکردهای این کشور در قبال منطقه با توجه به احتمال اکتشاف ذخایر عظیم سوخت‌های فسیلی بررسی می‌گردد.

واژگان کلیدی: گذار و ساختار ژئوپلیتیک، نظام هژمونیک، خلیج فارس، سوخت‌های فسیلی

soltani@modares.ac.ir

* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

** فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات

ahad.rezayan@modares.ac.ir

*** دانشجوی دکتری آینده‌پژوهی دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسراییل‌شناسی، سال چهاردهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۲، صص ۲۲-۱.

با فروپاشی ابرقدرت سوسیالیستی، تعادل ژئوپلیتیک جهان به هم خورد و یک طرف الگوی رقابت یعنی شوروی از صحنه خارج شد و طرف دیگر یعنی ابرقدرت لیبرالیستی با همان توانایی‌های یک ابرقدرت بدون رقیب باقی ماند. بدین ترتیب، تحول نظام ژئوپلیتیک جهانی به‌طور طبیعی ذهن صاحبان قدرت و متفکرین راهبردی را به خود مشغول کرد. اما رهبران آمریکا و شوروی (روسیه فعلی) هر یک واکنش خاصی را از خود بروز دادند تا بتوانند جریان قدرت و تحولات آینده را به کنترل خود در آورند. این در حالی بود که هر دو خود را در شرایطی خاص و نابرابر نسبت به دیگری می‌دیدند؛ زیرا دوره رقابت بر پایه توازن قوا به پایان رسیده و یکی مسابقه را رها کرده بود، در حالی که دیگری توان ادامه را داشت.^۱ بدین ترتیب فرصتی در اختیار ایالات متحده قرار گرفت تا خود را به‌عنوان میراث‌دار رقابت در گذشته بدون رقیب ببیند و سودای شکل‌دهی به نظم جدید بر پایه نظام تک‌قدرتی را در سر بپروراند، به‌طوری که رهبری سیاست‌های جهانی در کنترل آن قرار داشته باشد.^۲

این ساختار هژمونیستی جهت بسط و تداوم خود نیازمند اهرم‌ها و ابزارهایی است که بتواند همچنان ایالات متحده را در سطح قدرت هژمون به جلو ببرد. این بدان علت است که جهان به‌سوی کثرت‌گرایی پیش می‌رود و قدرت‌های اقتصادی مانند اتحادیه اروپا و دیگر قدرت‌های نوظهور مانند چین و ژاپن در حال اعلام موجودیتی بالاتر از گذشته می‌باشند. هند نیز در حال خیزش اقتصادی می‌باشد، روسیه هم در حال بازسازی اقتصادی جهت بازگشتن به یک قدرت راهبردی موثر است. بدین‌سان ایالات متحده آمریکا در واکنش به این تحولات و حفظ وضعیت ژئوپلیتیک موجود، در صدد استفاده از همه اهرم‌های هژمونیک موجود در فضای بین‌المللی برای حفظ ثبات هژمونیک خود می‌باشد.

مهم‌ترین اهرم‌های هژمونیک ایالات متحده عبارتند از:

یک. بخش نظامی - صنعتی؛

دو. اقتصاد آزاد در کنار برتری دلار در بین سایر ارزهای معتبر جهانی؛ و

سه. کنترل و در اختیار داشتن منابع انرژی جهان.

منطقه خلیج فارس با داشتن پتانسیل‌های خاصی از جمله: در بر داشتن منابع عظیم انرژی، بازار مصرف عمده و همچنین چرخه دلارهای نفتی از راه واردات جنگ‌افزار، به علت وجود بحران‌های مزمن در منطقه توانسته است نقشی کلیدی را برای قدرت‌های جهانی ایفا نماید. عوامل بالا سبب شده است این منطقه در راهبرد امنیت ملی ایالات متحده آمریکا جایگاهی راهبردی پیدا نماید، به گونه‌ای که در جهت حفظ ثبات هژمونیک خود در ساختار ژئوپلیتیک مورد نظر، در تمام اهرم‌های هژمونیستی از این منطقه استفاده ابزاری کند. در این نوشتار به بررسی اهمیت منطقه خلیج فارس در نگاه ژئوپلیتیکی ایالات متحده با فرض اینکه اخبار مربوط به اکتشاف ذخایر عظیم نفت و گاز در ایالات متحده - که به تبع می‌تواند باعث کاهش اهمیت ژئوپلیتیکی خلیج فارس گردد که در این صورت باعث تغییرات اساسی در سیاست‌ها و برنامه‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده در منطقه مذکور خواهد شد - صحت داشته باشد، پرداخته می‌شود. بر این اساس، ابتدا تلاش می‌گردد به اهمیت منطقه مذکور با توجه به مولفه‌های ژئوپلیتیکی آن در نگاه ایالات متحده پرداخته شود و سپس با فرض اکتشاف ذخایر عظیم نفت و گاز در این کشور به تاثیرات و پیامدهای این مساله بر نگاه ژئوپلیتیکی آمریکا در منطقه خلیج فارس اشاره گردد.

یک. اهرم‌های هژمونیستی و بررسی نقش خلیج فارس بر آنها

الف. بخش نظامی و صنعتی آمریکا

تصویب بودجه نظامی نزدیک به هفت صد میلیارد دلاری در ایالات متحده آمریکا، در ابتدای سال ۲۰۱۳ میلادی، اهمیت بخش بسیار نیرومند نظامی - صنعتی در این کشور و همچنین پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) را با دارا بودن بودجه نظامی برابر با کل بودجه بسیاری از کشورهای دنیا بیش از پیش روشن می‌سازد.

ایالات متحده با برخورداری از تازه‌ترین فن‌آوری‌ها و جنگ‌افزارهای متعارف و غیرمتعارف در صدد حفظ برتری مطلق نظامی خود در جهان می‌باشد. زیگنیو برژینسکی، مشاور اسبق کاخ سفید، در رابطه با انقلاب فن‌آورانه نظامی و توانایی‌های نظامی ایالات متحده چنین اظهار می‌دارد: «از میان رفتن چالش شوروی با نمایش قاطع توانایی‌های فن‌آورانه نوین نظامی

ایالات متحده آمریکا در جنگ خلیج فارس همراه شد که طبیعتاً اعتماد دوباره مردم آمریکا به قدرت منحصر به فرد این کشور را در پی داشت. انقلاب فن‌آورانه در امور نظامی که ایالات متحده سردمدار آن بود، نه تنها سلاح‌ها و تاکتیک‌های نوینی را به وجود آورد - سلاح‌ها و تاکتیک‌هایی که نتایج یک‌طرفه‌ای را در دو جنگ کوتاه ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ بر عراق تحمیل کرد که به سلاح‌های شوروی مسلح بود - بلکه به برتری نظامی آمریکا در جهان معنایی جدید بخشید.^۳

بودجه لازم برای رسیدن به یک چنین سطحی از قدرت نظامی عمدتاً از دو طریق یعنی مالیات‌دهندگان آمریکایی و فروش تسلیحات به کشورهای دیگر تامین می‌شود. در هر دو مورد منطقه خلیج فارس به صورت مستقیم و غیرمستقیم حایز اهمیت است. در زمینه فروش تسلیحات نظامی منطقه خلیج فارس به دلیل وجود بحران‌های مزمن و همچنین بحران‌های حاد کنونی از مهم‌ترین مناطق واردکننده تسلیحات آمریکایی می‌باشد و بدین طریق به‌طور مستقیم در تأمین بودجه نظامی آمریکا نقش دارد. تنش‌های موجود میان کشورهای منطقه در زمان جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی بزرگی را به وجود آورد که همین مسابقه تسلیحاتی به‌عنوان یکی از محل‌های مهم درآمد راهبردی ابرقدرت‌ها محسوب می‌گردید. بنابراین به جرأت می‌توان گفت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های فرامنطقه‌ای تولیدکننده تسلیحات، از تنش موجود میان کشورهای منطقه جهت حفظ و تداوم منافع ناشی از فروش تسلیحات با شرط حفظ توازن نسبی بین آنها راضی و خشنود بوده و هستند.^۴

پس از جنگ سرد نیز ایالات متحده تلاش کرده است به‌منظور حفظ و استمرار منافع و درآمدهای کلان حاصل از فروش تسلیحات، خطر اسلام‌رادیکالی یا همان رادیکالیسم اسلامی را به‌طرز وسیعی هم برای کشورهای محافظه‌کار منطقه و هم برای افکار عمومی خود، خطری جدی جلوه دهد، به‌گونه‌ای که هم بازاری برای تسلیحات خود فراهم آورد و از سوی دیگر نظر افکار عمومی آمریکا (مالیات‌دهندگان آمریکایی) را به‌نوعی جلب نماید. بدین ترتیب آمریکا سعی می‌نماید ضمن دامن زدن به ناامنی و ناامن جلوه دادن منطقه خلیج فارس، یکی از اهرم‌های امنیت خود را از ناامنی خلیج فارس کسب نماید.

عوامل تشدیدکننده‌ای نظیر افزایش درآمدهای نفتی کشورهای عربی، رخدادهای و تحولات منطقه‌ای (مانند پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جنگ ایران و عراق، حمله عراق به کویت، مساله

انرژی هسته‌ای ایران و سایر ترتیبات امنیتی جدید در منطقه) و تحولات فرامنطقه‌ای (مانند حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و جنگ افغانستان و عراق) روند تجارت تسلیحات آمریکا با کشورهای عرب منطقه را افزایش داده است. جداول یک تا سه در واقع گویای این سخن هستند.

بر پایه پژوهش بسیار دقیق جول بینین، تاریخ‌دان آمریکایی از دانشگاه استانفورد، بخش صنعتی- نظامی آمریکا و پشتیبانان نیرومندی در واشنگتن با پیروان اندیشه اسراییل بزرگ همکاری نزدیک دارند. بر پایه این پژوهش، جنگ عراق محصول مشترک مؤسسه «آمریکن اینترپرایز» که در آن حامیان نیرومندی صنایع نظامی و نفتی گرد آمده‌اند و مؤسسه «بررسی سیاست‌ها در خاور نزدیک» در واشنگتن بوده است.^۵ در اینجا آشکارا منافع شوم دو گروه که درگیری‌ها را دامن می‌زنند، درهم می‌آمیزد: بخش صنعتی - نظامی آمریکا که سال‌ها به دنبال ادامه یافتن درگیری‌ها در خاور میانه بوده است از یک سو و صهیونیسم خشن از سوی دیگر.^۶

ب. ژئوپلیتیک انرژی و هژمونیسم

انرژی از منابع کمیاب زمین است و بهترین منابع در یک رقابت هژمونیسم کمیاب هستند. ناگزیر منابع کمیاب اهمیت ژئوپلیتیک بالایی دارند؛ یعنی امکان زیادی را برای پیشبرد اهداف در رقابت‌های قدرتی به دست می‌دهند.

بنیاد توسعه صنعتی بر انرژی است، از این رو صنعت با مواد هیدروکربنی (نفت و گاز) پیوند ناگسستنی دارد. یک چنین پیوندی بین انرژی و صنعت، اساس قدرت در سده بیست و یکم است. از این رو در مناسبات قدرت در روابط بین‌الملل، چیرگی بر کانون‌های تولید مواد هیدروکربنی و مسیر انتقال آنها، به‌ویژه گاز، در اولویت بسیاری از کنشگران امروزیین واحدهای سیاسی قرار دارد.^۷ بنابراین انرژی به‌عنوان یک متغیر ژئوپلیتیک، جایگاه ویژه‌ای را در بازی‌های قدرتی نظام جهانی باز کرده و دسترسی به منابع انرژی برای تمامی سطوح سلسله‌مراتبی قدرت جهانی، اهمیتی راهبردی پیدا کرده است. از این رو با توجه به اینکه انرژی (به‌طور مشخص نفت و گاز) یکی از مؤلفه‌های موثر در تولید ثروت و قدرت در جهان کنونی محسوب می‌شود، هریک از بازیگران نظام جهانی به دنبال تعریفی از جایگاه امنیت انرژی خود در جهان می‌باشند.^۸

امروزه استراتژیست‌ها مناطق راهبردی را بر پایه میزان تولید ناخالص ملی، منابع انسانی و طبیعی، سطح‌بندی راهبردی می‌کنند. در سده بیست‌ویکم معیار قدرت، توانمندی اقتصادی در سطح بین‌المللی و کنترل نظام تولید، عرضه و مصرف کالاهای اقتصادی است و مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطبق بر مناطقی است که منابع سرشار طبیعی و نیز تولید ناخالص ملی چشمگیر دارند.^۹ در چنین روندی کشورهای برخوردار از ذخایر عمده انرژی، اهمیتی راهبردی در سیاست بین‌الملل می‌یابند و با تدبیر و بهره‌گیری از فرصت‌ها می‌توانند جایگاه و موقعیت خود را ارتقا بخشند.^{۱۰}

بر اساس اداره اطلاعات انرژی آمریکا، تقاضای اولیه انرژی جهانی از ۳۴۷/۷ کادریلیون/بتا در سال ۲۰۰۶، در حالت پایه با ۱/۵ درصد رشد متوسط سالانه تا ۲۰۳۰ با ۹۵ درصد رشد به ۶۷۸/۳ کادریلیون/بتا خواهد رسید.^{۱۱} در صورت رشد اقتصادی بالا با رشد متوسط سالانه ۱/۸ درصد، تا ۲۰۳۰ با بیش از ۱۱۰ درصد رشد در طول دوره، به ۷۳۳/۴ کادریلیون/بتا و در صورت قیمت‌های بالای نفت خام با رشد متوسط سالانه ۱/۴ درصد با بیش از ۸۸ درصد رشد، به ۶۵۵/۸ کادریلیون/بتا و در صورت رشد اقتصادی پایین جهان با رشد سالانه ۱/۲ درصد با حدود ۸۰ درصد رشد به ۶۲۷/۶ کادریلیون/بتا در سال ۲۰۳۰ می‌رسد.^{۱۲}

شورای ملی نفت (پتروشیمی) در ایالات متحده آمریکا، در تازه‌ترین گزارش منتشر شده خود تحت عنوان «حقایق پیش روی سخت در مورد انرژی»، پیش‌بینی رشد ۵۰ تا ۶۰ درصدی تقاضای کل انرژی جهان تا ۲۰۳۰ در نتیجه افزایش جمعیت جهان به‌همراه بالا رفتن سطح استانداردهای زندگی بسیاری از کشورهای در حال توسعه را نشان می‌دهد.^{۱۳} در این میان انتظار می‌رود سهم واردات منابع انرژی فسیلی تا ۸۵ درصد کل واردات انرژی در ۲۰۳۰ افزایش یابد.^{۱۴} امروزه تمرکز سیاست انرژی به ورای حوزه صرفاً نظامی رفته، اثر اختلال یا انقطاع عرضه نفت و شوک‌های قیمت بر کارایی و کارکرد اقتصادی در ایالات متحده و سایر واردکنندگان اصلی نفت عمیق خواهد بود. اکنون پذیرفته شده که بحران‌های نفتی دهه ۱۹۷۰ رشد تولید ناخالص داخلی غرب را نیز در رکود فرو برده و این خط و مسیر استدلال جدید دغدغه‌های امنیت انرژی را گسترش داده است.^{۱۵}

گزارش سازمان کشورهای تولیدکننده نفت (اوپک) نشان می‌دهد که تقاضای جهانی نفت همچنان رو به افزایش خواهد بود. براساس این گزارش نرخ رشد از ۲۰۰۵ تا ۲۰۳۰ به‌طور متوسط ۱/۶ درصد خواهد بود. رشد تقاضای جهانی برای نفت نشان می‌دهد که کشورهای چین و هند به ترتیب بالاترین افزایش در تقاضای نفت را تجربه کرده‌اند.^{۱۶} از سوی دیگر، آمارها نشان می‌دهد که آمریکا، چین و ژاپن در حال حاضر به ترتیب با ۲۰/۶۹۸، ۷/۸۵۵ و ۵/۰۵۱ میلیون بشکه در روز، بالاترین مصرف نفت را داشته‌اند.

آمریکا بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام جهان می‌باشد. وابستگی این کشور به نفت خام وارداتی از ۱۸ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۵۸ درصد در ۲۰۰۳ رسیده است.^{۱۷} این کشور در ۲۰۰۸ با مصرف روزانه ۱۹/۴۱۹ میلیون بشکه نفت خام، در حدود ۲۲/۵ درصد از کل نفت خام مصرف شده جهانی را مصرف نموده است. از این مقدار نفت خام مصرف شده، ۶/۷۳۶ میلیون بشکه در روز در تولید داخلی و مابقی آن یعنی در حدود ۱۲/۶۸۳ میلیون بشکه در روز از طریق واردات تأمین گردیده است. این در حالی است که تولید نفت خام در آمریکا از ۸/۰۱۱ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۹۸ به ۶/۷۹۶ میلیون بشکه در ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ کاهش پیدا نموده است. کل ذخایر نفت خام اثبات شده آمریکا در پایان ۲۰۱۱، ۳۰/۵ میلیارد بشکه (۲/۴ درصد ذخایر جهانی) برآورد گردیده است که با تولید کنونی عمر این ذخایر تا ۱۲/۴ سال دیگر به پایان خواهد رسید. بدین ترتیب از سال ۲۰۲۵ به بعد آمریکا باید تقریباً تمام نفت خام مورد نیاز خود را از خارج وارد نماید.^{۱۸} بدین ترتیب افزایش واردات نفت در کنار بالا رفتن بهای آن، گذشته از افزایش هزینه واردات، هزینه‌های وابستگی آمریکا به نفت را نیز سنگین‌تر کرده است.

افزایش هزینه نفت باعث شده است که با وجود افزایش ۳/۳ درصدی صادرات، کسری بازرگانی این کشور در آوریل ۲۰۰۸ به ۶۰ میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار برسد. کاهش تولید ناخالص داخلی بالقوه در کنار افزایش هزینه انتقال دارایی و هزینه تعدیل اقتصاد کلان، هزینه‌هایی است که آمریکا به علت وابستگی اقتصادش به نفت می‌پردازد.^{۱۹} بدین ترتیب ایالات متحده به دو دلیل اساسی خواهان ایفای نقش ویژه‌ای در انتقال مطمئن و پایدار نفت می‌باشد: نخست، آمریکا بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا را داراست و با رشد فزاینده هم‌گرایی اقتصادی بین

قطب‌های مهم اقتصاد جهانی، رونق بازار آمریکا به شدت از ثبات نظام‌های اروپایی و آسیایی متأثر می‌شود. به سخن دیگر، توسعه منابع فعلی و جدید انرژی، به صورت یک هدف بنیادی برای تمام قدرت‌های جهانی درآمده است. دوم، در واپسین سال‌های قرن بیستم، وابستگی واشنگتن به نفت وارداتی به سطح تاریخی رسید و به نظر نمی‌رسد که به این زودی‌ها تغییری در آن ایجاد شود. به عبارت دیگر، برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی وابستگی آمریکا به منابع انرژی کشورهای دیگر بیشتر خواهد شد.^{۲۰}

این وابستگی بالا و در حال رشد آمریکا به نفت و گاز وارداتی، می‌تواند نتایج وخیمی برای رفاه اقتصادی، فعالیت‌های روزمره و در نهایت برای امنیت ملی ایالات متحده پیش بیاورد. به همین دلیل، ایالات متحده نفت و گاز را برای امنیت انرژی و امنیت انرژی را برای تأمین امنیت ملی می‌خواهد، تا جایی که آمریکا با صراحت تمام، تضمین انرژی کشور یا همان امنیت انرژی را از ارکان اصلی امنیت ملی خود اعلام کرده است. در این اعلام که به رهنامه کارتر معروف است، بیان شده که اگر امنیت انرژی کشور به خطر افتد، آمریکا با استفاده از زور و شیوه نظامی این تهدید را برطرف خواهد ساخت.^{۲۱} یک اقتصاد جهانی نیرومند با امنیت ملی آمریکا پیوند دارد و یکی از هدف‌های بنیادی آمریکا در این راستا، تأمین امنیت انرژی است. آمریکا باید امنیت انرژی خود و زمینه شکوفایی اقتصاد جهانی را با همکاری هم‌پیمانان و شرکای تجاریش و نیز تولیدکنندگان انرژی فراهم کند تا عرضه جهانی انرژی و انواع منابع موجود گسترش یابد.^{۲۲} اما این موارد برای نشان دادن منافع ایالات متحده و پاسخ‌گویی به این پرسش که چرا آمریکا به هر قیمت و از هر راه از جمله کاربرد زور و در صورت لزوم اشغال کشورها و سرزمین‌های نفت‌خیز و مهم از دیدگاه راهبردی جریان نفت را در سراسر جهان کنترل کند، کافی نیست. منافع آمریکا در این زمینه در واقع بر چند انگیزه مهم استوار است:

الف) اثرگذاری بر میزان عرضه و بهای نفت؛

ب) حفظ وابستگی امنیت نفتی رقیبان به چتر امنیتی آمریکا؛ و

پ) جلوگیری از تضعیف دلار به عنوان ارز تعیین‌کننده در روابط مالی بین‌المللی در برابر یورو.^{۲۳}

تمامی مطالعات و پیش‌بینی‌ها در رابطه با وضعیت انرژی در آینده جهان، نشان می‌دهند که

از سال ۲۰۱۰ - در حال حاضر (ابتدای سال ۲۰۱۳) میزان تقاضا برای نفت منطقه خلیج فارس در مقایسه با سال ۲۰۱۰ به میزان دو میلیون بشکه در روز افزایش داشته است - تقاضا برای نفت اوپک و خاورمیانه رو به فزونی خواهد گذاشت و با رو به اتمام گذاشتن منابع نفتی دریای شمال، آمریکای شمالی و حتی روسیه، باقی مانده منابع نفتی خاورمیانه در ۲۰۲۰ حدود ۸۰ درصد و در ۲۰۳۰ حدود ۹۵ درصد ذخایر نفت جهان را تشکیل خواهند داد. از اینجا اهمیت اوپک و منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، به ویژه پنج کشور عربستان، ایران، عراق، امارات و کویت در تامین انرژی جهان در دهه های آینده روشن می شود.^{۲۴}

۹

حدود ۶۷ درصد ذخایر نفتی جهان در منطقه خاورمیانه نهفته است که ۶۳/۵ درصد این منابع یعنی ۷۳۰ میلیارد بشکه نفت خام در منطقه خلیج فارس می باشد^{۲۵} که اگر منابع دریای خزر به این ارقام اضافه گردد، درصد نسبی این ذخایر به ۷۰ درصد برای نفت و بیش از ۴۰ درصد برای گاز طبیعی می رسد،^{۲۶} که این منابع با هزینه های اندکی قابل استخراج می باشند. عامل عمده ای که نفت و گاز خلیج فارس را برای ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن بسیار حیاتی می سازد، دشواری بسیار در جایگزین ساختن نفت و گاز وارداتی منطقه توسط منابع دیگر انرژی نظیر زمین گرمایی، انرژی خورشیدی، انرژی بادی و در نهایت انرژی هسته ای است.^{۲۷}

این دو ویژگی یعنی وفور منابع انرژی و دیگری بهای ارزان آنها، خلیج فارس را به منطقه ای راهبردی برای اقتصاد جهانی تبدیل کرده است. هر قدرتی که خلیج فارس را در چنگ داشته باشد، راهبردی را در اختیار دارد که با آن می تواند هدف های سیاسی خود را در برابر رقیبان به کرسی نشاند. ایالات متحده افزون بر سود مستقیم ناشی از دسترسی به منابع ارزان انرژی، از دید هژمونستی نیز می تواند از اهرم نفت در برابر رقیبان اقتصادی و سیاسی خود بهره گیرد، به طوری که پیش زمینه راهبرد دوگانه اقتصادی و سیاسی ایالات متحده برای نگهداشت رهبری خود در جهان عبارت است از تضمین عرضه همیشگی و بی وقفه نفت با بهای ارزان.^{۲۸}

آمارهای مختلف نشان می دهد که ایالات متحده با متنوع سازی نیاز خود به نفت خام، درصد کمی از نفت خام خود را از منطقه خلیج فارس وارد می کند، در حالی که ژاپن، چین، هند، و تا حدودی اتحادیه اروپا همچنان سهم عمده ای از نفت خود را از منطقه خلیج فارس وارد می کنند.

بدین ترتیب وابستگی این کشورها به نفت خلیج فارس باعث وابستگی این کشورها به ایالات متحده می‌شود. آمریکا برای اینکه رکن نفتی و ژئوپلیتیک در نظام سلطه به‌درستی کار کند، سراسر منطقه خلیج فارس را از دید نظامی و اقتصادی به‌گونه مستقیم و غیرمستقیم پوشش داده است.^{۲۹}

ج. اهرم دلار

نظام اقتصادی برتون وودز که بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم توسط ایالات متحده و با همراهی دیگر کشورهای بلوک غرب شکل گرفته بود، تا بحران نفتی دهه هفتاد میلادی ادامه یافت. اما در این دهه به علت وارد آمدن شوک‌های نفتی و افزایش ناگهانی قیمت نفت، ایالات متحده به همراه متحدین اقتصادی خود، این نظام مالی را که باعث به‌وجود آمدن بحران در این کشورها شده بود، ملغی و با ایجاد تغییرات ساختاری و کارکردی در این نظام، نظام مالی و اقتصادی جدیدی را پی‌ریزی نمود که هدف آن رشد اقتصادی سریع آمریکا با سرمایه دیگر کشورهای جهان بود. ایالات متحده با تعیین دلار به‌عنوان ارز تعیین‌کننده در بازارهای جهانی، توانسته است بخشی از سرمایه‌گذاری‌های خارجی را از راه قرضه خارجی تأمین و هزینه‌های آن و حتی بخشی از اصل قرضه را با چاپ پول و ایجاد تورم در سطح جهانی پرداخت نماید.^{۳۰} بخشی از قرضه ناخالص خارجی آمریکا به‌عنوان پیامد سرمایه‌گذاری دیگر کشورها از ۲۵۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۲ به ۲ هزار میلیارد دلار در ۲۰۰۰ می‌رسد. این مبلغ ۲۲/۶ درصد از تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. اما پیمودن این راه تا زمانی ممکن است که دلار بتواند جایگاه محکم خود را از لحاظ کارکردی به‌عنوان ارز حاکم در اقتصاد جهانی حفظ نماید.^{۳۱} در این زمینه نفت از دو سو نقش کلیدی دارد: از یک سو، چون بازار نفت بزرگ‌ترین بازار تک‌کالایی است و بازرگانی جهانی نفت بر پایه دلار است، بنابراین یک عامل مهم ثبات دلار به شمار می‌رود، از سوی دیگر مهم‌ترین و بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت از جمله عربستان سعودی، امارات متحده عربی و کویت تاکنون ذخیره‌های ارزی خود را در وهله نخست در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده‌اند. تا سال ۱۹۹۰ این کشورها نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده بودند.^{۳۲} البته این رقم در حال حاضر چندین برابر افزایش یافته است. عربستان سخت زیر فشار است تا نه تنها

همچنان نفت خود را با دلار به آمریکا بفروشد، بلکه سرمایه‌های خود را حتی اگر قلمرو یورو منطقه‌ای جذاب برای سرمایه‌گذاری باشد، از ایالات متحده بیرون نبرد.^{۳۳}

بدین ترتیب نفت و ژئوپلیتیک در چارچوب سیاست ارزی به یک عامل سیاست هژمونیستی و هم‌زمان با آن جنگ‌های نفتی به جنگ‌های ارزی تبدیل می‌شود. این نکته به‌ویژه در مورد جنگ عراق صدق می‌کند. عراق در پایان ۲۰۰۰ استخراج روزانه ۲/۴ میلیون بشکه نفت خود را با یورو آغاز کرده بود. دولت ایران نیز می‌کوشد بخش بزرگی از نفت خود را به یورو بفروشد و برای نخستین بار یورو وارد قلمرو سنتی دلار می‌شود.^{۳۴}

دو. رویکردهای هژمونیستی آمریکا در خلیج فارس

تسلط بر خلیج فارس از زمان پیدایش اولین چاه نفت در منطقه مسجد سلیمان ایران، به‌عنوان یک امتیاز راهبردی برای قدرت‌های جهانی مطرح بوده است. در حال حاضر نیز قدرت‌های جهانی بر این امر آگاه و به‌دنبال کسب آن می‌باشند. پروژه کلان «چالش جهانی قرن» که توسط مؤسسه مطالعات راهبردی ملی و دانشگاه دفاع ملی در آمریکا انجام شده است، به کشورهای پیشرفته این نکته را یادآوری می‌کند که بدون توجه به خاورمیانه و خلیج فارس راهبرد ملی‌شان ناقص خواهد بود و قدرت‌های بزرگ برای نیل به جایگاهی برتر بدون توجه به خلیج فارس و حضور در مناسبات آن، ناموفق خواهند بود.^{۳۵}

به‌دلایل اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس و تأثیر آن بر اهداف هژمونیستی ایالات متحده است که جیمز بیل، مشاور اسبق کاخ سفید، معتقد است که هدف اساسی آمریکا در خلیج فارس جلوگیری از ظهور یک هژمون منطقه‌ای است، که امکان تهدید منافع آمریکا و متحدانش را فراهم آورد. در این راستا راهبرد ایالات متحده پس از جنگ سرد در منطقه خلیج فارس، در قالب راهبرد مهار دوگانه کشورهای ایران و عراق بوده است؛ دو کشوری که پتانسیل تغییر در توازن قدرت منطقه‌ای و در نتیجه تهدید منافع آمریکا و متحدانش را داشته و دارند. بدین ترتیب، دولت اسبق آمریکا تصمیم گرفت هر دو کشور را کنترل نماید، دولت دموکرات بیل کلینتون در آمریکا، ایران و عراق را بر اساس راهبرد مهار دوگانه به یک چشم نگریست، در حالی

که شرایط سیاست خارجی و داخلی ایران و عراق کاملاً متفاوت بود.^{۳۶} بر این اساس در سخنرانی ۱۳ می ۱۹۹۳ «مارتین ایندایک»، مدیر امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی در شورای امنیت ملی، راهبرد جدید انتخاب شده دولت بیل کلینتون را بیان کرد، راهبرد دوگانه به ضعیف نگه داشتن هر دو کشور تأکید داشت و پایه‌های مهار دوجانبه بر چهار محور استوار بود که عبارت بودند از: یک. فشار نظامی؛ دو. انزوای سیاسی؛ سه. تحریم اقتصادی؛ و چهار. اقدامات پنهان جاسوسی. ایالات متحده در این راستا سیاست استقرار نیروهای بیشتر در خلیج فارس، انزوای دیپلماتیک و کنار گذاشتن این دو کشور از سیستم امنیت منطقه‌ای و همچنین جریان صلح خاورمیانه، تحریم‌های اقتصادی در کنار اقدامات پنهانی سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) - که بیشتر بر ارتباط با اپوزیسیون خارج از کشور تأکید داشت - را دنبال نمود.^{۳۷} در کنار سیاست مهار دوگانه، آمریکا سیاست حمایت و پشتیبانی از حکومت‌های محافظه‌کار و میانه‌رو منطقه خلیج فارس (امیرنشین‌های حاشیه جنوبی) که با سیاست‌های این کشور هم‌خوانی بیشتری دارند، را پی‌گیری نموده است. سیاست محار و حمایت در دوران بوش پسر و باراک اوباما نیز تا به امروز ادامه داشته است.

سه. رویکرد آمریکا در خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر

حادثه ۱۱ سپتامبر در سطح کلان به‌عنوان یک اقدام تروریستی خارج از قواعد بین‌المللی نوعی مشروعیت بخشی به اقدامات هژمونستی آمریکا بود. جورج دبلیو بوش و طراحان سیاست خارجی آمریکا با توجه به ماهیت قدرت این کشور و قدرت دیگر کشورها در نظام بین‌الملل، درصد تثبیت برتری قدرت خود بر اساس مدل هژمونیک‌گرایی بودند.^{۳۸} به‌طوری که ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر با شعار «مبارزه با تروریسم»، سیاست‌ها و اهداف منطقه‌ای خود را در خاورمیانه و منطقه خلیج فارس به‌گونه‌ای دیگر ترسیم کرد. آمریکا با حمله به افغانستان و عراق به‌دنبال تغییرات گسترده‌ای در سطح منطقه بود و اهداف خود را زیر چتر شعار ترویج دموکراسی و همچنین مبارزه با تروریسم پی‌گیری نموده است. آمریکایی‌ها ایجاد نظم هژمونیک را از ره‌گذر تسلط کامل بر منطقه خلیج فارس و در سطح وسیع‌تر بر منطقه خاورمیانه (طرح خاورمیانه بزرگ) مورد توجه قرار دادند، مهم‌ترین اهداف راهبردی آمریکا در منطقه عبارتند از:

یک. تأمین منابع نفت آمریکا در دهه‌های آینده؛

دو. کنترل شریان نفت خلیج فارس به عنوان اهرمی برای کنترل رقبا؛

سه. حفظ امنیت اسرائیل؛

چهار. ترویج دموکراسی کنترل شده و هدف‌دار برای مبارزه با اسلام‌گرایی رادیکال؛ و

پنج. فرآیند ملت‌سازی و تغییر نقشه جغرافیایی منطقه برای از بین بردن کانون‌های

به‌اصطلاح بحران آینده جهان.

۱۳

این طرح که در قالب وسیع‌تری (طرح خاورمیانه بزرگ)، با هدف تثبیت هژمونی آمریکا در جهان و امنیت اسرائیل در منطقه طراحی شده است، اهداف جانبی دیگری مانند امنیت انرژی را دنبال می‌کند، به طوری که هدف از این طرح برخلاف آنچه ادعا می‌شود دموکراتیک ساختن منطقه نبوده و نیست، بلکه لیبرال نمودن و تغییر انگاره‌های قومی و مذهبی و گفتارها و رفتارهای متناسب با آن به قواعد و هنجارهای لیبرالیستی هم‌سو با نظم لیبرالیستی بین‌المللی است.^{۳۹} از دید راهبرد امنیتی آمریکا منطقه خاورمیانه و در دل آن (منطقه خلیج فارس)، بیشترین فاصله و بیگانگی را با آزادی و تجارت آزاد دارد و روند بطئی رشد نیروهای آزادی‌خواه در این منطقه حیاتی با نقش پیش‌تاز ارتش آمریکا و ایجاد تحولات القایی بر اساس راهبرد «تخریب سازنده» و یا «ویرانگری بنیادگرا»، باید پی‌ریزی دگرگونی‌های بنیادین را میسر سازد. در این راهبرد شکل‌دهی به بنیان‌های نظم امپراتوری با اشاعه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و نظم آمریکایی در منطقه، مداخله‌ای اجتناب‌ناپذیر تصور شده که در جهت منافع تنها ابرقدرت باقیمانده از جهان به‌عنوان رهبر دنیای آزاد امری ضروری است.^{۴۰}

ایالات متحده پس از ناکام ماندن و مواجهه با واقعیات موجود اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در سطح منطقه، افزایش ناآرامی‌ها و تداوم بی‌ثباتی در عراق و همچنین مواجهه با نتیجه جنگ اسرائیل و حزب‌الله، به دنبال رویکرد جدیدی برای منطقه می‌باشد. این کشور با گذشت ۱۰ سال از مداخله مستقیم در منطقه و اشغال عراق به این واقعیت پی برده است که، اجرای الگوی لیبرال دموکراسی با دیدگاهی غیربومی و نگاهی از بالا به پایین در منطقه امکان‌پذیر نیست و در صورت برگزاری هرگونه انتخاباتی در سطح منطقه، نیروها و جریان‌هایی پیروز خواهند شد که قرابتی با

طرح‌ها و سیاست‌های هژمونیستی آمریکا در منطقه ندارد.^{۴۱} به گفته زیگنیو برژینسکی مشاور اسبق کاخ سفید: «اگر ترویج دموکراسی با تعصبی دنبال شود که سنت‌های تاریخی و فرهنگی اسلام نادیده گرفته شود، می‌تواند دقیقاً به ضد دموکراسی تبدیل شود.»^{۴۲}

از این رو آمریکا با درک واقعیت‌های موجود به دنبال پی‌گیری رویکرد قدیمی خود مبنی بر حمایت و پشتیبانی از حکومت‌های میانه‌رو و محافظه‌کار منطقه (امیرنشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس) می‌باشد. این حکومت‌ها که مقبولیت زیادی در افکار عمومی خود ندارند، برای حفظ و تداوم حاکمیت خود در داخل و همچنین کاهش فشارهای خارجی ناشی از رعایت نکردن حقوق بشر در کشورشان، خود را مجبور به همکاری با سیاست‌های هژمونیستی آمریکا می‌بینند. ایالات متحده نیز با نادیده گرفتن مسائل داخلی این کشورها، سعی می‌نماید به گونه‌ای آنها را در جهت رسیدن به اهداف خود در منطقه حمایت و پشتیبانی نماید. قرارداد ۲۰ میلیارد دلاری فروش تسلیحات آمریکا به عربستان در ۲۰۰۸ و متعصب آن قرارداد ۶۰ میلیارد دلاری پیشنهادی سعودی‌ها که شامل ارتقاء و روزآمدی هواپیماهای نظامی و ناوگان دریایی آن کشور و نیز برای نخستین بار فروش بمب‌های موسوم به (جدن) با قابلیت بالای ردیابی (شامل بمب‌های ۵۰۰ پوندی ۲۰۰۰ پوندی) به یک کشور عربی،^{۴۳} اهداف آمریکا را در دنبال کردن رویکرد جدیدش بیش از پیش روشن می‌سازد. در کنار اینها، آمریکا سعی نموده ضمن فشار به ایران به‌عنوان اثرگذارترین کشور منطقه و همچنین دنبال کردن سیاست انزوا و تحریم همه‌جانبه بر ضد این کشور، در جهت نیل به اهداف خود، با بزرگ‌نمایی خطر گسترش نفوذ ایران و شیعیان در منطقه، در پی جدا نمودن هر چه بیشتر کشورهای عرب منطقه از ایران و هماهنگ نمودن سیاست‌های این کشورها با اهداف خود می‌باشد.

کشف ذخایر عظیم نفت و گاز از سنگ شیل در ایالات متحده آمریکا

به گفته منابع اطلاعاتی آلمان، ذخایر جدید گاز و نفت آمریکا معادلات خاورمیانه را به‌شکلی گسترده تغییر خواهد داد. به گزارش رویترز، در یک مطالعه محرمانه توسط سرویس اطلاعات فدرال آلمان (BND)، با اکتشافات عظیم گاز شیل و نفت در آمریکا این کشور تا سال ۲۰۲۰ از

بزرگ‌ترین کشورهای واردکننده انرژی به صادرکننده نفت و گاز تبدیل خواهد شد. شیل نوعی سنگ رسوبی است که از رس فشرده شده به صورت ورقه‌های نازک تشکیل شده است. در حال حاضر، به شیل‌های نفتی و گازی توجه زیادی می‌شود؛ چرا که به‌عنوان یک سوخت فسیلی، ممکن است جایگزین ذخایر متعارف گازی که انتظار اتمام آن می‌رود، بشوند. بر اساس این مطالعه با دستیابی کامل آمریکا به این ذخایر نفتی و گازی، ساختار قدرت میان این کشور و قدرت در حال ظهور چین نیز تغییر خواهد کرد. زمینه چنین رونقی، فن‌آوری جدیدی است که تولید نفت و گاز را در داکوتای شمالی و تگزاس مهیا ساخته است.

نفت و گاز شیل از طریق روشی به نام فراکینگ استخراج می‌شوند. در این روش مواد خام با حفاری‌های افقی، توسط فشار قوی آب و مواد شیمیایی بر سنگ رسوبی شیل، به‌دست می‌آیند. بر پایه ارزیابی آژانس بین‌المللی انرژی، این ذخایر چنان عظیم‌اند که تا ۲۰۲۰ آمریکا می‌تواند در کنار روسیه و عربستان سعودی به بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان تبدیل شود.^{۴۴}

احتمال تغییر در رویکرد ژئوپلیتیکی آمریکا به منطقه خلیج فارس و تغییر در معادلات بین‌المللی

کارشناسان با کشف ذخایر نفت و گاز جدید در آمریکا از مدت‌ها پیش انتظار تغییرات در بازار انرژی جهانی را می‌کشند. آنها در حال ارزیابی پیامدهای جدی اقتصادی، مالی و ژئوپلیتیک این موضوع مهم هستند، به‌ویژه پیامدهای چشمگیری در روابط بین‌الملل و توازن قدرت بین آمریکا و چین. همچنین کشورهای منطقه خلیج فارس به‌شکل مستقیم در معرض نتایج این تغییر قرار خواهند گرفت.

ایالات متحده تاکنون چه به شکل سیاسی و چه نظامی همواره در منطقه خاورمیانه و خاور نزدیک به‌طور گسترده فعال بوده است؛ چرا که به انرژی این منطقه نیاز مبرم دارد. اما یافته‌های جدید حاکی از آن است که به‌زودی آمریکا به‌طور کامل وابستگی خود را به تحویل نفت از این منطقه قطع خواهد کرد و آزادی عمل این کشور در سیاست خارجی و امنیت منطقه خلیج فارس بیشتر خواهد شد. به‌ویژه تهدیدات جمهوری اسلامی ایران در مورد بستن تنگه هرمز برای

آمریکا معضلی نخواهد بود؛ چرا که دیگر به ارسال نفت از کشورهای عربی منطقه وابسته نخواهد بود. پیش‌بینی این مطالعات، بزرگ‌ترین بازنده عرصه توسعه را چین دانسته است؛ چرا که این کشور با نیاز بی‌پایان خود به مواد خام در آینده نیمی از نفت کشورهای عربی را برداشت خواهد کرد و به این طریق وابستگی‌اش به منطقه خلیج فارس، جایی که در آن نیروی نظامی کافی ندارد و باید امنیت مسیرهای حمل و نقل را حفظ کند، افزایش خواهد یافت. به گفته پژوهشگران، این مطالعات تاکنون میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری آمریکا برای حفظ آزادی مسیر حمل و نقل انرژی در تنگه هرمز مصرف شده؛ امری که بیش از هر کشوری چین از آن سود برده است.^{۴۵}

آمریکا همواره در این منطقه برای افزایش توان نظامی خود میلیاردها دلار خرج کرده است که در آینده این موضوع از اولویت آن خارج خواهد شد و دایره عمل این کشور نسبت به رقبای بالقوه خود به شدت افزایش خواهد یافت. بر اساس این مطالعات، کشف ذخایر بسیار و استخراج گاز و نفت در آمریکا بازنده‌های دیگری نیز در پی خواهد داشت و آن کشورهای تولیدکننده نفت عضو اوپک و به‌ویژه روسیه هستند.

از آنجا که تا ۲۰۲۰ آمریکا تبدیل به بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت خواهد شد، قدرت بازار کشورهای عضو اوپک نیز کاهش خواهد یافت و روسیه که به‌عنوان اصلی‌ترین صادرکننده نفت به اروپا شناخته می‌شود نیز باید با رقیب تازه‌ای روبه‌رو شود. روسیه همچنین به‌ویژه با تغییرات در بازارهای انرژی آسیب‌پذیر نشان می‌دهد؛ زیرا هزینه‌های تولید نفت و گاز در مناطق دوردست شمالی در مقایسه با دیگر نقاط جهان بسیار بالاتر است. همچنین کشورهایی چون عراق، کانادا و برزیل که در آنها ذخایر بزرگ جدید از سوخت‌های فسیلی کشف شده است را باید جزو کشورهای بهره‌مند از این روند عنوان نمود.

سرویس اطلاعات فدرال آلمان گفته است، آمریکا در پی استخراج نفت و گاز از منابع طبیعی خود توانایی رقابت جهانی خود را که به دلیل وضعیت بد اقتصادی متزلزل شده است، به شکل گسترده‌ای بهبود خواهد بخشید. پیش‌بینی شده است که تا سال ۲۰۲۰ به همین خاطر نزدیک به سه میلیون شغل جدید ایجاد خواهد شد. به گفته کارشناسان قیمت گاز در آمریکا به شدت کاهش یافته است. بدین ترتیب برای نخستین بار ایالات متحده به دلیل کاهش شدید واردات و

افزایش صادرات سوخت‌های فسیلی فرصتی خواهد یافت تا کسری بزرگ مالی و توانمندی اقتصادی خود را بار دیگر به‌دست آورد.^{۴۶}

نتیجه‌گیری

امروزه آمریکا نه تنها در حوزه‌های جدید و متنوع راهبردی بر اساس مبانی پیچیده‌تر و سیال‌تر ژئوپلیتیک نوین، نظم هژمونیک را پی‌گیری می‌کند، بلکه هم‌زمان در حال ساختن و تجربه الگوی جدیدی از رقابت و رهبری در جهان می‌باشد. نظم در حال شکل‌گیری موجود، آشکارا فاقد خطوط شناخته شده ژئوپلیتیکی جدید می‌باشد و قواعد حاکم بر نظام جهانی با سرعت بیشتری در حال تغییر می‌باشد، و هم‌اکنون نگرش‌های مختلف ژئوپلیتیکی در تبیین شکل‌گیری فرایندهای پیچیده ساختار جدید در محافل سیاسی و علمی جهان موجود است، اما وجه مهم و مشترک همه این دیدگاه‌ها، اهمیت و محوریت خاورمیانه و به‌خصوص منطقه خلیج فارس به علت دارا بودن مؤلفه‌های ژئوپلیتیک موثر در همه این الگوها می‌باشد. بدین ترتیب سیاستمداران ایالات متحده با درک اینکه منطقه خلیج فارس از مناطق کلیدی جهان برای حفظ ثبات هژمونیک آنهاست، رویکردهای مختلفی را با توجه به شرایط منطقه و جهان در این منطقه دنبال می‌کنند تا همچنان در نظم ژئوپلیتیکی مورد نظر، از این منطقه در جهت ثبات هژمونیک خود استفاده کنند. این رویکردها و سیاست‌های اتخاذی ایالات متحده در کنار چالش‌های ژئوپلیتیک مابین کشورهای منطقه، سبب می‌شود منطقه خلیج فارس تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی همچنان بی‌ثبات باقی بماند.

جدول شماره یک: هزینه‌های تسلیحاتی کشورهای خلیج فارس از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۲

کشورها	ایران	عربستان	عراق	کویت	قطر	امارات	بحرین	عمان
۲۰۰۰	۷۴۰۹	۲۳۵۲۳	-	۴۰۲۳	-	۱۰۹۴۰	۳۶۸	۲۶۲۱
۲۰۰۱	۸۱۷۵	۲۵۰۵۳	-	۳۹۵۴	-	۱۰۵۷۵	۳۸۷	۳۰۴۹
۲۰۰۲	۶۱۴۸	۲۱۹۹۵	-	۴۰۸۰	۱۵۸۸	۹۷۲۵	۴۶۲	۳۱۴۰
۲۰۰۳	۷۱۹۵	۲۲۱۵۷	-	۴۳۹۶	۱۶۰۲	۱۰۲۰۱	۵۳۱	۳۳۰۳
۲۰۰۴	۹۱۰۹	۲۴۶۳۲	-	۴۷۳۲	۱۴۷۶	۱۱۰۱۶	۵۳۵	۳۷۱۳
۲۰۰۵	۱۱۲۹۶۹	۲۹۶۸۰	۲۸۴۵	۴۵۸۰	۱۵۶۹	۱۰۲۵۴	۵۲۹	۴۴۷۶
۲۰۰۶	۱۲۲۳۳	۳۳۸۰۹	۲۳۸۳	۴۵۵۰	۱۶۵۷	۱۲۰۹۸	۵۷۶	۴۷۸۶
۲۰۰۷	۱۰۱۵۸	۳۳۹۴۶	۲۰۹۷	۵۱۰۹	۲۰۲۰	۱۳۰۵۲	۶۰۹	۴۸۴۹
۲۰۰۸	۹۱۷۴	۳۸۲۲۳	۵۳۲۴	۴۴۶۰	-	-	۶۵۱	۴۶۱۷
۲۰۰۹	-	۳۹۲۵۷	۴۱۵۶	۴۵۸۹	-	-	۷۲۱	۴۰۰۳
۲۰۱۱ به بعد	-	۸۷۲۵۷	-	-	-	۴۲۳۵۶۶	-	-

ارقام به میلیون دلار می‌باشد.

Source SIPRI Military Expenditure Database, <<http://www.sipri.org/databases/milex/>>

جدول شماره دو: هزینه خریدهای تسلیحاتی کشورهای خلیج فارس در مقایسه با کل جهان

کشورها	۲۰۰۰	۲۰۰۱	۲۰۰۲	۲۰۰۳	۲۰۰۴	۲۰۰۵	۲۰۰۶	۲۰۰۷	۲۰۰۸ به بعد (میانگین)
ایران	۳/۸	۴	۲/۵	۲/۹	۳/۹	۳/۸	۳/۸	۲/۹	۲/۷
عربستان	۱۰/۶	۱۱/۶	۹/۸	۸/۷	۸/۴	۸	۸/۳	۹/۲	۸/۲
عراق	-	-	-	-	۱/۹	۲/۶	۲/۷	۲/۹	۵/۴
کویت	۷/۲	۷/۷	۷/۴	۶/۵	۵/۸	۴/۳	۳/۶	۳/۸	۳/۲
قطر	-	-	۴/۷	۴	۲/۹	۲/۵	۲/۲	۲/۵	-
امارات	۹/۴	۹/۸	۸/۶	۷/۹	۷/۴	۵/۶	۵/۹	۵/۹	-
بحرین	۴	۴/۲	۴/۷	۴/۸	۴/۳	۳/۶	۳/۴	۳/۲	۳
عمان	۱۰/۸	۱۲/۵	۱۲/۴	۱۲/۲	۱۲/۱	۱۱/۸	۱۱	۱۰/۴	۷/۷
جهان	۲/۳	۲/۳	۲/۴	۲/۵	۲/۵	۲/۵	۲/۴	۲/۴	۲/۴

ارقام به صورت درصدی از میان تولید ناخالص داخلی بیان شده‌اند.

Source SIPRI Military Expenditure Database, <<http://www.sipri.org/databases/milex/>>.

جدول شماره سه: کشورهای صادر کننده تسلیحات به منطقه خلیج فارس به تفکیک میزان صادرات

کشورها	چین	فرانسه	روسیه	انگلیس	آمریکا	دیگران	کل
ایران	۳۵	-	۶۵	-	-	-	۱۰۰
عربستان	۶	۴	-	۴۲	۴۰	۸	۱۰۰
عراق	-	-	۱۴	۱	۵۲	۳۳	۱۰۰
کویت	-	۳	-	-	۹۱	۳۳	۱۰۰
بحرین	-	-	-	۳۴	۵۵	۱۱	۱۰۰
قطر	-	-	-	-	۹۸	۲	۱۰۰
عمان	-	۱۵	-	۴	۷۹	۲	۱۰۰
امارات	-	۳۵	۲	-	۶۰	۳	۱۰۰
منطقه خلیج فارس	۴	۲۱	۹	۵	۵۴	۷	۱۰۰

Source SIPRI Military Expenditure Database, <<http://www.sipri.org/databases/milex/>>.

منابع و یادداشت‌ها:

1. G. Otuathail & Others (eds.), *The Geopolitics Reader*, (1998) London: Routledge, 1998, p. 103.
۲. محمدرضا حافظ‌نیا، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۳.
۳. زیگنیو برژینسکی، *انتخاب: سلطه یا رهبری*، ترجمه: امیرحسین نوروزی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶، ص ۲۷.
۴. محمد اخباری، «ساختار ژئوپلیتیکی جهان»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۵، ص ۶۸.
۵. محسن مسرت، «ساختار هژمونستی ایالات متحده و نارسایی‌های آن»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال بیستم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۸۴، ص ۱۰.
۶. همان.
۷. مراد کلوبانی راد و هادی ویسی، «انتقال گاز ایران به جنوب و جنوب شرق آسیا (فرصت‌ها و تهدیدها)»، *مجموعه مقالات دومین کنگره انجمن ژئوپلیتیک ایران (جایگاه ایران در نظام ژئوپلیتیک قرن ۲۱)*، تهران: انجمن ژئوپلیتیک ایران، دی ماه ۱۳۸۴، ص ۲۹۹.
۸. محمود واعظی، «تغییر در استراتژی»، *همشهری دیپلماتیک*، سال دوم، شماره دوازدهم، نیمه اسفند ۱۳۸۶، ص ۱۱.
۹. مراد کلوبانی راد و هادی ویسی، پیشین.
۱۰. محمود واعظی، پیشین.
11. EIA, *World Energy Projections Plus*, 2009, Table A1 and c1.
12. Ibid.
13. Stephen A. Holditch, (Texas A&M University, USA) and Russell R. Chianelli (University of Texas at El Paso, USA), "Factors That Will Influence Oil and Gas Supply and Demand in the 21st Century," *Mrs Bulletin*, Volume 33, April 2008, p. 317.
14. Heinrich Kreft, *Geopolitics of Energy: A German and European View*, CDU/CSU Parliamentary Group in the German Bundestag Former Deputy Head of Policy Planning, and Senior Strategic Analyst of the German Foreign Ministry Berlin, Germany, 2006, p. 2.
۱۵. سید مسعود موسوی شفاپی، *جایگاه سیاست انرژی در استراتژی امنیت ملی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، گزارش تحلیلی شماره صد و چهل و پنج، مرداد ماه ۱۳۸۵، ص ۴.
۱۶. محمدحسن فطرس و رضا معبودی، «وابستگی نفتی و تقاضای نفت»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال بیست و دوم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۸۷، ص ۱۶۹.
17. Paul Gallis, *Nato and Energy Security*, CRS Report for Congress, March 21, 2006, pp. 2-6.
18. BP Statistical Review of World Energy, 2009, pp. 6-24.
۱۹. محمدحسن فطرس و رضا معبودی، پیشین، ص ۱۷۲-۱۷۰.
۲۰. جودت بهجت، «امنیت نفت در هزاره جدید؛ ژئواکونومی در برابر ژئواستراتژی»، ترجمه: قدیر نصری، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال پانزدهم، شماره ۱۶۶-۱۶۵، خرداد و تیر ۱۳۸۰، ص ۱۷۰.

۲۱. سیدجواد امام جمعه زاده و خدارحم سحرابی، «تأثیر نفت بر سیاست آمریکا در دوره پس از جنگ سرد»، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره بیست و دوم، نیمه بهمن ۱۳۸۶، ص ۳۷.
۲۲. رسام مشرفی، «استراتژی آمریکا در برابر تحولات بازار نفت»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و دوم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷، ص ۱۷۸.
۲۳. محسن مسرت، پیشین، ص ۱۱.
۲۴. محمدهادی نژادحسینیان، «وضعیت فعلی صنعت نفت؛ چالش‌ها و راهکارهای آینده»، *روزنامه دنیای اقتصاد*، ۱۳۸۸/۴/۳۰، کد خبر DEN-165902.
۲۵. بی‌نام، *ژئوپلیتیک شیعه*، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۶، ص ۱۵۳.
۲۶. جفری کمپ و رابرت هارکلی، *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه*، ترجمه: سید مهدی حسینی متین، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۷.
۲۷. پیروز مجتهد زاده، *کشورها و مرزها در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس*، ترجمه: حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ پنجم ۱۳۸۲، ص ۵۶.
۲۸. محسن مسرت، پیشین.
۲۹. همان، ص ۱۷.
۳۰. همان.
۳۱. همان.
32. Behrooz Abdolvand, Mathis, Verteidigung des Dollars mit anderen Mitteln, 2003, p. 181.
۳۳. محسن مسرت، پیشین، ص ۱۷.
34. Behrooz Abdolvand, op.cit., p. 182.
۳۵. محمدصادق جوکار، «چندجانبه‌گرایی»، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره دوازدهم، نیمه اسفند ۱۳۸۵، ص ۲۲.
۳۶. رسول موحدیان، *چشم‌انداز خاورمیانه بزرگ*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۶، ص ۱۲.
۳۷. محمدصادق جوکار، پیشین، ص ۲۳.
۳۸. همان.
۳۹. محمود واعظی، پیشین، ص ۸.
۴۰. زیگنیو برژینسکی، پیشین، ص ۲۸۷.
۴۱. محمود واعظی، پیشین، ص ۹.
۴۲. زیگنیو برژینسکی، پیشین.
۴۳. محمود واعظی، پیشین.
44. <http://www.iea.org/>
45. <http://archive.radiozamaneh.com/news/world/2013/01/18/23749/>
46. <http://www.bnd.bund.de>